



شکوهِ شاهپرک در انتشارِ حواس

مروری بر ویرایش دوم «نگاهی به سپهری»

مسئود فرشید سلفت شریفی

اشاره:

«نگاهی به سپهری» نام کتابی است که جناب آقای دکتر سیروس شمیسا، اول بار، آن را در سال ۱۳۷۰ به چاپ رساندند و اکنون پس از گذشت بیش از یک دهه ویرایش دوم اثر با کاست و افزودهای فراهم آمده است.

در این اثر، نویسنده محترم به نکات بسیار مفید و جالب توجهی اشاره کرده‌اند. اما از آن جا که شعر - و علی‌الخصوص شعرهای بزرگان - چون آینه‌ای است که در دیدگان هر کس نمودی دیگرگون دارد، نگارنده در این جا به بعضی از مواردی که تکمیل کننده توضیحات نویسنده محترم و یاد در بردارنده‌ی نظر گاهی متفاوت در باره‌ی شعر و فکر سپهری است، اشاره‌ای کرده‌ام و می‌گذرد. باشد که این مختصر مورد توجه و استفاده‌ی خوانندگان محترم و دوستانشان شعر سپهری قرار گیرد.

به هر روی، آن چه در این مقاله آمده، حاصل یادداشت‌هایی است که ضمن مطالعه‌ی ویرایش دوم این اثر و مقایسه‌ی آن با چاپ‌های قبل فراهم آمده است.

در پیش گفتار ویراست دوم، نویسنده با اشاره به تفاوت‌های این چاپ با چاپ‌های پیشین، به استفاده‌ی خود از نظرات اصلاحی و تکمیلی جمع‌گویی از خوانندگان اشاره کرده‌اند - نظراتی که خوانندگان کتاب، «کتبا و شفاهاً» با نویسنده در میان نهاده‌اند یا طی نقدهایی بدان‌ها پرداخته‌اند.

با عنایت شمردن آراء اهل ادب و تقدیر از اقدام نویسنده‌ی محترم ضمن آوردن عین پاره‌هایی از کتاب به چند نکته در باب هر یک اشاره خواهد شد. (در این مقاله، پس ذکر سطرهای شعر سپهری و توضیحات آقای دکتر شمیسا - با ذکر شماره‌ی صفحه از متن اثر - نظر نگارنده ذیل هر یک می‌آید.)

«فتح یک شهر به دست سه چهار اسب سوار چوبی»

مراد از اسب سواران چوبی (البته صحیح اسب چوبی سوار است) کودکانند که چوبی یا شاخه‌ای را در میان دو پای خود قرار می‌دهند و به بازی، به اصطلاح اسب سواری می‌کنند. (صفحه ۸۴) این سطر علاوه بر معنی یاد شده جریان فتح «تروا» را نیز به ذهن متبادر می‌کند.

«من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم»
... می‌خواهد بگوید به گیاهان و طبیعت نزدیکم، اما دو واژه‌ی گمنامی و نمناک کلام را را عمقی دیگر

بخشیده است.

جنبه‌ای از طبیعت که در نزد مردمان شناخته نیست و همواره تازه است. در گمنامی نمناک انحراف در صفت است یعنی صفت مضاف‌الیه را به مضاف نسبت داده است. گمنامی علف نمناک (همان، صفحه ۹۱)

در مورد تنهایی سهراب حرف‌ها و سخن‌هایی گفته‌اند و به هر حال سهراب - نسبتاً - آدم تنهایی بود و از طرفی - همان طور که خود دکتر شمیسا هم اشاره کرده‌اند - دو تحریر اول صدای پای آب، به جای «گمنامی»، «تنهایی» آمده است و گمنامی هم، به صورت ناخودآگاه، تنهایی (یا شاید به تعبیری کمتر مورد توجه واقع شدن نسبت به دیگران) را در ذهن تداعی می‌کند.

در این جا شاید منظور شاعر آن است که علف با طراوت است اما خیلی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و از این بحث من، حال او «علف» را خوب درک می‌کنم و میان ما شباهت‌هایی وجود دارد.

نکته‌ی دوم آن که در مورد انحراف صفت در «گمنامی نمناک علف»، شاید از نظر گاهی دیگر این ترکیب بدون انحراف صفت هم معنی شود (یعنی صفت نمناک را به «گمنامی علف» نسبت دهیم) و به این ترتیب ترکیب فوق دارای دو هنجارشکنی خواهد بود:

اول: هنجارشکنی در محل قرار گرفتن صفت. دوم: هنجارشکنی در نسبت دادن یک صفت محسوس (نمناک) به امری معقول «گمنامی» و در این صورت می‌توان سطر فوق را این گونه معنی کرد: علف در عین تنهایی (گمنامی) نمناک (با نشاط) است و خود سپهری هم مانند او است، اما از این تنهایی خود احساس ناراحتی نمی‌کند.

«و صدای باران را روی پلک تر عشق»
عشق به انسانی تشبیه شده که پلک دارد «استعاره مکنیه تخیلیه» عشق تروتازه کننده است (نه این که گریه می‌کند) باران در شعر سپهری شوینده غبار عادات و تازه کننده است... (صفحه ۹۴)

فکر می‌کنم شاید بتوان گفت پلک عشق، «که مجاز از پلک انسان عاشق است» تر است. یعنی با توجه به کل شعر، سپهری می‌گوید: من صدای باریدن باران اشک را روی پلک تر عاشق می‌شنوم. همچنین شاید بتوان هر دو نگرش فوق را با هم جمع کرد و گفت: عشق، هم خود لطیف و تروتازه است، و هم چشمان عاشق را مهمان گریه می‌کند - و گریستن‌های عاشقانه هم چیزی است که نیاز به توضیح ندارد - زیرا عشق چه در شادی و چه در اندوهی که با خود به ارمان می‌آورد، با گریه همراه

است و به این ترتیب اشک به بارانی تشبیه شده که روح و جان عاشق را صفا و تازگی می‌بخشد.

«روح من در جهت تازگی اشیاء جاری است»
بر خوردن من سستی نیست و شناخت من مبتنی بر گذشته‌ها نیست. اشاره به فلسفه‌ی نگاه تازه است. (صفحه ۹۶-۹۷)

شاید علاوه بر معنی فوق، سپهری می‌خواهد بگوید: من می‌دانم که جهان، لحظه به لحظه در حال نو شدن است و روح من هم در همان مسیر (مسیر تازگی شدن اشیاء و جهان) گام بر می‌دارد.

به عبارت دیگر، روح من تبدیل و تبدل دائمی جهان را درک می‌کند و خود نیز لحظه لحظه نو می‌شود. (ملاحظه می‌کنید که این اندیشه با فلسفه‌ی نگاه تازه هم هماهنگی دارد و مؤید آن است.)

«روی موسیقی نمناک غمناک بلوغ...»
... موسیقی رشد و بلوغ، غمناک است. در شعر مسافر توضیح می‌دهد که نهایتاً به آن جا می‌رسیم که در می‌یابیم همیشه فاصله‌ای «حجابی» هست: و این ترنم موزون حزن تا به ابد شنیده خواهد شد. موسیقی بلوغ اضافی تشبیهی است مثل موسیقی رویدن: مثل یک گل‌دان می‌دهم گوش به موسیقی رویدن... (صفحه ۹۵)

موسیقی غمناک بلوغ، همچنین تداعی گر حالت غم و اندوهی است که به صورت طبیعی در دوران بلوغ در دوران بلوغ در انسان ایجاد می‌شود: «افسردگی عمومی نوجوانان از نوعی افسردگی شدید نیست... افسردگی نوجوان عموماً به صورت غمگینی، تحریک پذیری یا احساس بی‌هودگی بروز می‌کند...»

«روح من کم سال است»
روح من جوان است و دیدن او مسبوق به سابقه‌ها نیست و با عینک عادات نمی‌بیند. (صفحه ۹۷)

کم سالی، می‌تواند به کودکی و پاکی فطری کودکان و دست‌نخورده‌گی قلب و روح آن‌ها (که باعث نگاه تازه هم می‌شود و شرط نگاه تازه است) اشاره داشته باشد.

خود نویسنده‌ی محترم هم در توضیح شعر «نشانی» به این مسئله اشاره کرده‌اند: «سوار باید به فطرت بی‌شائبه خود (کودک) برسد» (صفحه ۲۸۸) حضرت مسیح «ع» هم در این باره می‌فرماید: «هر کس ملکوت خدا را مانند کودک درک نکند وارد آن نخواهد شد.» (انجیل لوقا، باب ۱۸، آیه ۱۷)



«بوتهی خشخاشی شستشو داده مرا در سیلان بودن
بوتهی خشخاشی مرا در رود هستی طراوت و تازگی بخشیده است.» (صفحه ۹۸)

سیلان بودن (سیلان هستی) حرکت، پویایی و نظریه نوشدن دایمی هستی را در ذهن تداعی می کند و در ضمن بین لازمه‌ی معنی «شستشو در سیلان بودن» و «متوجه هستی و سیلان آن شدن» تناسب و ارتباط است و بدین ترتیب شاید سهراب تلویحاً می خواهد بگوید: متوجه هستی و سیلان آن گردیدم و در آن شستشو کردم. (نگاه تازه شد).

«زندگی تجربه‌ی شب پر در تاریکی است... شب پر (خفاش) که ظاهر آکوراست در همی آفاق شب می پرد و به هر قلمروی سرک می کشد.» (صفحه ۱۰۳)

به نظر می رسد که باید برای این مصراع توضیح کاملتری ارائه داد: شب پر کور است و از ادراک اطراف خویش به وسیله حس بینایی ناتوان. شاید منظور سهراب هم این است که انسان‌ها نیز همانند او - که از ادراک نور عاجز است - از رسیدن به غایت معرفت (یا به تعبیر عرفا معرف ذات اقدس الهی) ناتوان هستند.

و از طرفی وسیله‌ی خفاش برای ادراک آن چه در اطرافش وجود دارد امواجی است که به اطراف می فرستد و آن امواج پس از برخورد با چیزهایی که در اطراف وجود دارند، به سوی او باز می گردند و به این ترتیب او را از اطراف می آگاهانند.

به این ترتیب شاید سپهری می خواهد بگوید ما هم باید مانند خفاش جستجوگر باشیم (به هر سو سرک بکشیم و امواجی به این سو و آن سو بفرستیم) و در ضمن حواس خود را گشوده نگاه داریم (گیرنده‌ها مان روشن باشد)، تا بتوانیم بازتاب‌ها و پیام‌ها و نشانه‌های جهان اطراف را درک کنیم.

در این صورت گیرنده انسان چیزی جز دل او نیست (و در صورتی گیرنده‌ی ما پژواک‌ها و پیام‌ها را حس و ادراک خواهد کرد که از غبارها و زنگارها پاک و صیقلی شود).

ملاحظه می شود که این تعبیر هم به نوعی هماهنگ و همگام با فلسفه‌ی نگاه تازه است و در حقیقت همان توصیه سهراب برای شستن چشم هاست. (زیرا همان گونه که گفته شد تا چشم دل و چشم و دل انسان از غبار عادات و سایر کدورت‌ها پاک نشود، به ادراک آن پژواک‌ها نایل نخواهد آمد).

«و ما حرارت انگشت‌های روشن او را

بسان سم گوارایی کنار حادثه سر می کشیم
... همنشینی سم و گوارا، پارادوکس است.» (صفحه ۱۷۰)

می توان سم گوارا را همان شوکران دانست که زهری است شیرین.

«ولی مکالمه یک روز محو خواهد شد ولی درینا که این گفت و شنید با حاق الحقایق روزی به پایان خواهد رسید و انسان از زندگی و دریافت باز خواهد ماند. تب و تاب تکلیم به پایان خواهد رسید و همیشه فاصله‌ای هست...»

و شاهراه هوارا که هم نای است که با آن نفس می کشیم و هوایی که در آن بادهای حکمت آموز می وزد (صدای مهممه می آید).

سنایی «شاهزاده نفس» دارد: سوی حق شاهراه نفس و نفس آینه دل زدودن آمدن و پس شکوه شاه پرک‌های انتشار حواس سپید خواهد کرد

شاهپرک نوعی پروانه است و شاهپرک‌های حواس اضافه تشبیهی است. حواس از نظر به این جا و آن جا رفتن و سرک کشیدن به پروانه تشبیه شده است. بر سر پروانه دو زائده‌ی حسی است. «سپید خواهد کرد» هم می تواند به معنی محو کردن باشد و هم به معنی پر کردن. پروانه‌های حواس شاهراه هوارا از بین خواهند برد یا پروانه‌های حواس راه هوارا که از آن جا ارتباط با بادهای حکمت‌آمیز صورت می گیرد مسدود می کنند (پر می کنند).

آیا می خواهد بگوید که به خود می آیم و لذا ارتباط فطری و باطنی ما با حقیقت و اشراق قطع خواهد شد؟

جنید می گوید: الحال نازله تنزل بالقلب و لا تدم.» (صفحه ۱۹۰-۱۹۱)

ملاحظه می فرمایید که نویسنده محترم یک بند از شعر سپهری را به چند قسمت تفکیک کرده و درباره‌ی هر یک جداگانه توضیحاتی داده‌اند. حال بیایید یک بار دیگر آن بند از شعر سپهری را بخوانیم:

«ولی مکالمه یک روز محو خواهد شد و شاهراه هوارا شکوه شاه پرک‌های انتشار حواس سپید خواهد کرد. این بند، به نظرم یک تصویر بسیار بسیار قوی

است که مرگ و خروج روح از بدن را ترسیم می کند و به راستی که سهراب با چه مهارت و تسلطی این تصویر را آفریده است! (و خوانندگان عزیز نیز برای درک این بند باید تصویری در ذهن خود بسازند زیرا این شعر «حرفی» نیست، «تصویری» است.) خود آقای دکتر شمسایه هم در توضیح «ولی مکالمه یک روز محو خواهد شد» به مرگ اشاره کرده‌اند اما در توضیح سطرهای بعد به مسئله‌ی مرگ و این که در حقیقت این سطور ادامه‌ی سطر اول است، اشاره و توجه ننموده‌اند. شاید مسبب این امر و دلیل اختلاف قرائت ایشان با قرائت نگارنده‌ی این سطور، تفاوت در قرائت کلمه‌ی «حواس» باشد.

آقای دکتر شمسایه از کلمه‌ی حواس معنی «خاطر» را مراد کرده‌اند. این معنی را در زندگی روزمره زیاد به کار می بریم و مثلاً می گوئیم: «حواس را جمع کن.» یا «حواسش پرت شد.» اما به نظر نگارنده، در این جا کلمه‌ی حواس جمع «حس» و به معنی قوای مدرکه می باشد. و انتشار حواس نیز اشاره به مرگ است. (زیرا همانگونه که می دانیم قوای انسان با مرگ ساقط شده، و به اصطلاح قدما از بدن انسان خارج می شود).

در این تعبیر، شاهراه هوا اشاره به گلو و نای انسان است و با باور قدما نیز هماهنگی دارد زیرا به اعتقاد ایشان، به هنگام مرگ روح انسان از بدنش خارج می شود و آن هم از راه گلو و دهان. (توجه به ترکیب «جان به لب آمدن» شاید اندکی این موضوع را روشن تر کند).

یعنی روح انسان در هنگام مرگ از «شاهراه هوا» عبور می کند و از بدن خارج می شود. پس روح، به دسته از شاهپرک‌های سپید تشبیه شده است (و وجه شبه آن می توان سپیدی یا حرکت کردن و جایجا شدن باشد).

شاعر می گوید که هنگام حرکت این دسته شاهپرک‌های سپید (روح) و خروج آن از بدن، شاهراه هوا (شاهراه نفس) مسدود می شود و مرگ انسان فرا می رسد و خارج شدن این دسته‌ی شاهپرک‌های سپید (خروج روح از بدن)، اطراف را سپید خواهد کرد.

«به من سلامت یک سرو را چنان که هست بینم» و توانستم یک سرو را چنان که هست بینم.» (صفحه ۱۹۶)

سلامت سرو به نظر من اشاره‌ای است به سرسبزی دائمی آن.

امیدوارم این مطالب توانسته باشد زوایایی دیگر از شعر سپهری را بگشاید.

